أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم‌

وصلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ‌

 اللَهم إنّى اجِدُ سُبُلَ المَطالِبِ الَيْكَ مُشْرَعَةً وَ مَناهِلَ الرَّجاءِ اليك مُتْرَعَةً و الاسْتِعانَةَ بِفَضْلِكَ لِمَنْ امَّلَكَ مُباحَةً وَ ابْوابَ الدُّعاءِ الَيْكَ لِلْصارِخينَ مَفْتوحَةً.

 عرض شد لازمه تكوینی اصل عالم وجود، تعلّق و ربط حقیقی آنها با مبدأشان است و اگر این ربط و تعلّق در لحظه‌ای نباشد عدم بر آن وجود حاكم است.

 یك لحظه اگر آن جنبه ارتباط اشیاء با پروردگار قطع بشود پروردگار خوابش ببرد غفلت كند در آیةالكرسی می‌خوانیم‌ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ‌[[1]](#footnote-1) هیچ وقت خدا چُرتش نمی‌گیرد چرت این است كه حالت تنبه برای انسان منتفی است ولی به طور كلّی غفلت و سلب تعلّقِ از حواس مثل خواب نیست در خواب كه مبطل وضو هست چشم دیگر نمی‌بیند و گوش هم نمی‌شنود و به طور كلّی تعلّق روح از بدن به حدّاقل می‌رسد و خود او هم یك نمونه‌ای است از مرگ.

 خواب مثل مرگ است فرق نمی‌كند منتها در خواب چون مردم عادت دارند شیون نمی‌كنند اگر ببینند فرض كنید یك كسی خوابیده نمی‌آیند تو سرشان بزنند، ای وای مُرد ای وای فلان، در حالی كه با مرگ یكی است اصلًا تفاوتی ندارند هر دو قطع علاقه‌ی روح از بدن است منتها این نیست می‌بینند صدای نفس كشیدنش می‌آید به همین دل خوش می‌كنند، می‌بینند همین قدر كه او نفس می‌كشد این امید برگشتش هست حالا اینها متوجّه نمی‌شوند علی كلّ حال آن كس هم كه می‌فهمد این مثل مرگ است می‌گوید هنوز نفسش می‌آید امید برگشتش هست فردا از خواب بیدار شود ولی این نفس نمی‌كشد امید برگشت نیست چون امید برگشت نیست می‌زند تو سرش، ای وای بدبخت شدم بیچاره شدم بی‌شوهر شدم بی‌زن شدم می‌زنیم تو سرمان در حالی كه خب جان من هر دو یكی است تفاوتی ندارد.

 هر دو عبور از مادّه چرا گفتیم بی‌زن شدم خندیدند بعضی‌ها! نكند خوشتان آمده شوخی می‌كنیم یك وقتی شما این حرف‌های ما را كه جدّی است جدّی نگیرید شما همیشه شوخی بگیرید در حالی كه هر دو یكی است اصلًا تفاوتی نمی‌كند ما تا وقتی كه در عالم طبع و مادّه هستیم و تعلّق به طبع‌

داریم چشم برزخی ما بسته است چشم برزخی ما باز نیست وقتی كه از این دنیا برویم نگاه می‌كنیم عجیب! اینجا كجاست؟ من كه دیروز آنجا بودم حالا كه اینجا هستم اینجا یك قسم دیگر است چرا اینجوری است؟ نمی‌گوید الآن با دیروزم عوض شدم، می‌گوید من همین من كه دیروز آنجا بودم امروز جای دیگر هستم، التفات می‌كنید، وجود سیال خودش را و آن وحدت شخصیه خودش را حفظ می‌كند همان منی كه دیروز با رفقایش و دوستانش و در این عالم گردش می‌كرد همین من، الآن همان است ولی منظره عوض شده مثل فرض بكنید كه یك دفعه یك شخصی كه خوابیده، خوابیده، خیلی اتّفاق می‌افتد اصلًا بچّه‌هایی كه جایی خوابشان می‌برد پدر و مادر اینها را بلند می‌كنند می‌گذارند تو ماشین، می‌برند یك جای دیگر، یك دفعه نصف شب بلند می‌شود می‌گوید اینجا كجاست؟ نمی‌داند كه خوابش برده و جاش عوض شده و مكانش تغییر پیدا كرده، نیست آن حالت و صورتِ موقع خواب در ذهنش نقش بسته حافظه‌اش آن را در یاد دارد الآن كه با منظره‌ی جدید روبرو می‌شود و برخورد می‌كند این برایش عجیب می‌آید می‌گوید من كه توی این اتاق نبودم پس چرا؟ تا با وضعیت جدید خو بگیرد یك مقداری كار دارد ما هم كه از اینجا می‌رویم آنجا، نیست كه با وضعیت آنجا خو نگرفتیم خیلی كار دارد تا كم‌كم خو كنیم ما را خو كنند تا ما را بر سر حال آورند یك قدری ....

 خوش به حال كسی كه از همین جا با آن وضعیت خو كرده از همین جا با آنجا نه تنها خو می‌كند بلكه عاشق است و یك لحظه دلش در هوای رسیدن به آنجا غافل نیست و دائماً در حال عطش است این وقتی كه می‌رود، ها الحمدلله چه بود آنجا؟ چه وضعی داشت؟ چه؟ كجا بودیم؟ چه گرفتاری‌هایی بود؟ چه مصیبت‌هایی مبتلا بودیم؟ هر روز یك جور هر روز یك قسم. به قول مرحوم آقای انصاری رضوان اللَه علیه می‌فرمودند: اگر دلبستگی به شما چندتا رفقا نبود یك لحظه نمی‌خواستم در این دنیا باشم، بارها می‌فرمود، فقط همین، دلم با شما چندتا رفیق خوش است و بالأخره صفایی است و می‌فرمودند كه این چه دنیایی است كه هر روزش یك گرفتاری برای آدم است؟ آنها كه از اولیاء بودند این را می‌گفتند ما خیلی حالمان خوش است مثل اینكه ما هیچی حالیمان نیست، ما یا بالاتر از آنهاییم یا خیلی گیجیم، اصلًا هیچی نمی‌فهمیم. می‌فرمودند چه دنیایی است؟ خب مریض هم بودند كسالت قلبی هم داشتند ایشان، گاهی اوقات خب شدائدی بود تضییقاتی بود در مضیقه و مسائل بودند، می‌گفتند چه دنیایی است كه هر روزش برای انسان یك گرفتاری هست؟ مرض می‌آید یك روز، شدّت می‌آید یك روز، فلان می‌آید یك روز، مشكلات خانوادگی می‌آید یك روز، مشكلات خارجی می‌آید چون ایشان مسائل و مشكلات خانوادگی هم داشتند خیلی هم اوج گرفته بود از این جهت هم ایشان امتحاناتی دادند

علی كلّ حال گفتند چه دنیایی؟ اینجوری؟ فقط همین چندتا رفیق، دلخوشی ما در این دنیا به همین چندتا رفیقی است كه با آنها می‌گوییم می‌خندیم گپی می‌زنیم خلاصه اینها، خب واقعاً هم همین‌طور است غیر از این هم كه چیزی نیست.

 خب اینها آن طرف چشمشان باز است، آن طرف، و اصلًا اشتیاق دارند، لولا اجل الذی كتبه اللَه علیهم لم تستخره ارواحهم فی اجسادهم طرفه العینی شوقاً الی صواب و خوفاً من العقاب‌[[2]](#footnote-2)، اگر آن اجل و امَدی كه خدا برای ما تعیین كرده بود نبود، اصلًا اینها دوام نمی‌آوردند اصلًا اینها صبر نمی‌كردند اصلًا اینها تحمّل نمی‌كردند تحمّل نمی‌كردند مرحوم آقا رضوان اللَه علیه كسالت‌های عدیده‌ایی برای ایشان پیش می‌آمد، دیگر این اواخر عمر مثل اینكه قرار بود هر چند ماه یك بار یك چیزی بیاید، جزء این جیره‌شان مثل اینكه سالی یك دفعه رفتن بیمارستان نوشته شده بود، گاهی اوقات هم بیشتر شده بود، دیگر ما هم منتظر بودیم كه این دفعه برای چه برود؟ وقتی آن شب به ما تلفن كردند در طهران كه ایشان را بیمارستان بردند ما خیلی عادّی برخوردیم گفتیم كه ایشان همیشه بیمارستان است، خب این هم لابد .....، دیگر نمی‌دانستیم این بیمارستان دیگر بیمارستان آخر است و دیگر ظاهراً امضاء شده، امضاء شده قضیه «فزت و رب الكعبه»

 علی‌كلّ حال ایشان وقتی آن كسالت اوّل پیش آمد كه كسالت قلبی بود، وقتی پیش آمد خیلی رفقا و دوستان نذر و نیاز و توسّل و اینها خیلی كردند و شدید، خیلی، همین‌طور گوسفندهای خیلی زیاد و مجالس توسّل و اینها. ایشان فرمودند كه من قرار بود بروم و اینها برگرداندند قضا را، همین رفقا چسبیدند مسأله را و خلاصه نمی‌شود نمی‌گذاریم. و متأثّر بودند كه چرا اینها این كار را كردند؟ چرا نمی‌گذارند؟ یك روز اهل بیت ما رفته بود پیش ایشان و ایشان یك مرتبه بدون مقدّمه گفتند چی می‌خواهند این رفقا از ما؟ با یك حالت خیلی جدّی و خلاصه حالت و آثار عدم رضایت از صحبت پیدا بود چه می‌خواهند اینها؟ چرا ول نمی‌كنند ما را؟ چرا نمی‌گذارند ما برویم؟ چرا؟ بعد اهل بیت ما همین‌طور هاج و واج مانده بود چه هست قضیه؟ چه هست مثلًا ایشان می‌كنند؟ این نذرها چیست؟ این نیازها چیست؟ هر كسی یك راهی دارد یك امَدی دارد خب باید برود اینها به تأخیر می‌اندازند اینها نمی‌دانند راه ما آن طرف است اینجا محلّ سكونت نیست اینجا محلّ استقرار نیست مگر این دنیا برای ما

چه دارد جز زحمت؟ جز دردسر چی دارد؟ و اهل بیت ما قدری متأثّر می‌شود ناراحت می‌شود و شاید مثلًا بكائی و چیزی هم ...، به آقا می‌گوید آقا شما به فكر خودتان نباشید شما به فكر بقیه باشید خب مشخّص است راه شما به چه نحو است مشخص است طریق شما به چه سمتی است مشخص است كه .....، آخر به فكر ما هم باشید. ایشان می‌گفتند آقا مگر خدا نیست؟ مگر هر كسی خدا ندارد؟ مگر هر كسی چیز ندارد؟ چرا چیز نمی‌كنند؟

 اینها اینجوری هستند خب البتّه دیگر وقتی آن قضای بقیه بیاید كه گوسفند و اینها اثر نمی‌كند. لذا دفعه دوّم فائده‌ای نكرد و رفت. دیگر در آن حدّی است كه حدّ مجاز باشد. بنده خدایی می‌گفت فلانی! ما هر وقت مریض می‌شویم حمد می‌خوانیم خوب می‌كنیم. می‌گویم حالا اگر قرار بود كه حمد خوب كند تا حالا یك مرده وجود نداشت عزرائیل كارش كساد می‌شد حمد شفا می‌دهد ولی حدّی دارد، این قضای مبرم دیگر مبرم است و اگر اینطور است انسان بالای سر هر مریضی می‌رود هفتادتا حمد می‌خواند، دیگر عزرائیل بیاید جان چه كسی را بگیرد؟ برود جان كسانی را بگیرد كه حمد بلد نیستند! اینطور نیست، حمد تمام علّت نیست در سلسله‌ی علّت است یك اجل حتمی داریم یك اجل معلّق، یك اجل مكتوب داریم و در اجل مكتوب هیچ ردّی نیست و هیچ تبدیل و تغییری وجود ندارد آن قضای حتمی و مبرم پروردگار است. در اجل معلّق دیگر آن اجلی است كه در عالم اسباب و مسبّبات درگیر تصادم و تصادف با سلسله علل قرار می‌گیرد و آنی است كه آن اجل مبرم را مبرم می‌كند، آن اجل معلّق باعث ابرام آن اجل می‌شود.

 یك وقتی حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السّلام ایشان از جایی می‌گذشتند چشمشان به یك جوان افتاد فرمودند امشب این جوان شب آخرش است بعد این قضیه گذشت یكی دو روز دیگر گذشت مردم دیدند این جوان دارد راه می‌رود، تو خیابان راه می‌رود گفتند یا نبی اللَه تا حالا هرچه از شما می‌شنیدیم همه صحیح بود همه چیز ..... شما مگر نفرمودید كه این جوان شب آخرش است؟ ایشان گفتند بله شب آخرش است، برویم از او سؤال كنیم ببینیم چه است؟ آمدند گفتند ای جوان پریشب این حضرت عیسی خلاصه اخبار از فوت و موت تو را داده، گفت اتفاقاً همین‌طور بود من صبح كه از خواب بیدار شدم دیدم یك مار سیاهی این كنار تشك من خوابیده، تازه ازدواج كرده بودم، دیدم این مار كنار این تشك خوابیده بلند شدم و این مار را از بین بردم، مار كنار تشكش بوده كنار بسترش بوده بعد حضرت عیسی گفت از او سؤال كنید چه كرده است امروز؟ گفت عصر وقتی كه داشتم می‌رفتم فقیری را دیدم و صدقه به او دادم، همین‌طوری، اصلًا بدون اینكه متوجّه این قضیه باشد كه‌

حضرت عیسی این حرف را زده یا نه؟ صدقه داده بوده به فقیر، حضرت عیسی فرمود صدقه رفع مرگ را از او كرده است و این به خاطر این مرگش و موتش به تأخیر افتاده‌[[3]](#footnote-3) این را می‌گویند اجل، اجل مبرم نبوده خب حالا حضرت عیسی دیده یا خواسته بیان كند یا خواسته تنبیه بدهد، به هر كیفیتی خواسته متوجّه بكند افراد را نسبت به این قضیه یا علی كلّ حال نسبت به این درجه‌ی از مسأله اشراف داشته، ما دیگر نمی‌دانیم، ما كه دیگر در چیز نیستیم علی كلّ حال پیش می‌آید گاهی از این مسائل، در این محدوده حضرت بیان كرده و به این كیفیت برای افراد دیگر روشن شده كه صدقه یكی از علل تأخیر مرگ است.

 یكی از علل تأخیر مرگ صله رحم است، صله رحم مرگ را به تأخیر می‌اندازد یكی از علل تأخیر مرگ زیارت اهل قبور است تأخیر می‌اندازد یكی از علل تأخیر مرگ زیارت مریض‌هاست انسان برود در بیمارستان مریض را عیادت كند، برود منزل رفیقش كه مریض است عیادت بكند از او، اینها تأخیر می‌اندازد. به عكس یكی از علل تسریع در مرگ، عاق والدین است یكی از علل تسریع در مرگ، قطع رحم است قطع رحم نارضایتی والدین اینها باعث می‌شود كه مرگ زود به سراغ انسان بیآید اینها سلسله علل است علل و معلولات با هم دیگر انجام می‌شود.

 خب اینها به این كیفیت است یعنی چشمشان نسبت به آن طرف باز شده، ما نه! ما باز نشده هی می‌ترسیم هی این جور می‌كنیم اخت نیستیم دیگر، اخت. خب حالا صحبت در این بود كه پرت نشویم از این مسأله، هی داریم فاصله می‌گیریم از آن مطلب آن شخصی كه حالا وارد آنجا می‌شود خودش را می‌بیند نه جدایی از خودش را، خودش را می‌بیند ولی موقع و مكان را دوتا می‌بیند. وقتی كه نكیر و منكر می‌آیند سراغ انسان در قبر، انسان نمی‌آید بگوید كه شما كه هستید؟ من كه هستم؟ اینجا كه هست؟ آنجا چه هست؟ نه! نمی‌گوید می‌گوید شما كه هستید؟ می‌گویند ما نكیر و منكر هستیم دوتا ملكی هستیم كه یكی از اعمال ثوابت سؤال می‌كند دیگری از كارهای ناپسندی كه انجام دادی سؤال می‌كند می‌گوید شما كجا بودید؟ می‌گویند ما با تو بودیم در دنیا، تو نمی‌دیدی ما را، تو چشمت باز نشده بود و ما را نمی‌دیدی. وقتی كه در آن منزل خلاف تو رفتی، ما با تو بودیم هرچه به تو گفتیم نرو، گوش نكردی آن ندای وجدانی كه دارد به انسان می‌گوید نرو اینجا، آن نكیر و منكر است كه می‌گوید نرو، آن منكِر است از كار زشت دارد انسان را نهی می‌كند نرو آنجا، دیدید آدم می‌خواهد یك دروغ‌

بگوید آدم می‌خواهد غیبت یكی را بكند یكدفعه می‌بیند در دلش آشوب شد این آشوب مال چیست؟ می‌خواهد یك دروغی بگوید می‌خواهد پشت سر برادر مؤمنش حرف بزند بگویم؟ نگویم؟ خب این بگویم نگویم چه دستكاری‌های دارد اینجا انجام می‌شود؟ در اینجا چه دارد می‌شود؟ آن نكیر می‌گوید برادر مؤمنت است باید خوبی او را بگویی، منكر می‌گوید چرا دارید غیبت می‌كنید؟ چرا داری الآن عمل خلاف را انجام می‌دهی؟ چرا می‌خواهید تهمت بزنید؟ چرا می‌خواهی نمامی كنی؟ چرا می‌خواهید بر علیه او سخن چینی كنید؟ چرا می‌خواهید غش در معامله كنید؟ چرا؟

 آنكه دارد خلجان وارد می‌كند همین دوتا هستند این ملك چپ و راست همین نكیر و منكر هستند منتها در آنجا، در قبر، می‌آیند می‌گویند ما با تو بودیم ما در این دنیا با تو بودیم نكیر و منكر خودشان دو ظهور هستند از ملائكه‌ای كه در تحت فرمان آنها است، مانند حضرت عزرائیل كه خودش ملك مقرّبی است كه در تحت او قوائی است كه جان‌ها را می‌گیرد، نكیر و منكر همینند یعنی سنبل هستند به عبارت دیگر، هم خودشان وجود خارجی دارند و هم آنها زیر دستشان ملائكه‌ای است كه در تحت فرمان است پس این دوتا ملك چپ و راست .....

 إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعِيدٌ، ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ[[4]](#footnote-4) عجیب است وقتی كه آن دوتا ملك در چپ و راست مواظب تو هستند نشستن و مواظب تو هستند كه می‌خواهی چه كار انجام دهی؟ كلمه‌ای از دهانت خارج نمی‌شود این كلمه رقیب دارد مراقب دارد كه بنویسد، یك كلام یك حرف از دهان خارج می‌شود فوری می‌نویسند در ساعت فلان در دقیقه‌ی فلان و در لحظه‌ی فلان ایشان این مطلب را گفت این هم خیال نكنید این از كاغذهایی است كه پاك می‌شود ها! یك كاغذهایی است عكس‌هایی است ما سابق می‌چسباندیم كوچك بودیم به دفترچه‌هایمان، بعد از یك مدّت می‌دیدیم ا عكس نیست محو شد آفتاب به او می‌خورد نور به او می‌خورد می‌رفت. یك كاغذهایی است الآن، این كاغذها را ازش فتوكپی می‌گیرند كاغذهای مخصوصی است با نور و گرما این صورت پیدا می‌كند یك مدّت كه برود شش ماه نگاه می‌كند ا این كاغذ سفید است فتوكپی رفت اینها نمی‌رود فتوكپیشان، آنها اصلِ پرونده دستشان است نه فتوكپی آنهایی كه ما می‌گیریم فتوكپی است زیراكس است آنكه لفظ را می‌نویسد آن نكیر و منكر اصل را یاداشت می‌كنند اصل هم كه از بین نمی‌رود اصل وجود دارد می‌گویند ما با تو بودیم در دنیا با تو بودیم‌

الآن ببین اذان گفتند آن نفس امّاره می‌گوید حالا، چای آورده زنمان، حالا بگذار این چای را بخوریم چای آورده سرد می‌شود، خیلی باعث تأسف است واقعاً خیلی بی‌شرمی است. در نهایت وقاهت كه در تلویزیون ایران، حكومت اسلامی ایران، من منزل اخوالزوجه بودم داشتند یك برنامه‌ای نشان می‌دادند من گفتم بگذارید این را نگاه كنم یك برنامه‌ای نشان می‌داد كه یك شخصی موقع نماز آمد منزل و می‌خواست برود نماز بخواند زنش آمد توی راه پلّه، گفت فلانی! گفت می‌خواهم بروم نماز بخوانم، گفت بیا مهمان‌ها منتظرند می‌خواهی بروی نماز بخوانی؟ بلند شو بیا. آن هم برگشت و رفت و نشست پیش مهمان‌ها و چیز كرد! خیلی واقعاً بی‌شرمی است! بسیار! چقدر وقیح باید باشیم ما كه این مسأله‌ی اساسی و این مسأله‌ی مهمّ كه رسول خدا بالای منبر بود و داشت برای مردم در ظهر مؤعظه می‌كرد، در این موقع وقت نماز شد حضرت از منبر پائین آمد نماز خواند بعد دوباره رفت بالای منبر به بقیه‌ی خطبه ادامه داد،[[5]](#footnote-5) التفات می‌كنید؟ این مسأله، خب حالا این وضعیت، می‌گویند موقع نماز است زن چای آورده بگذار بلند شوم نماز بخوانم، دست ما ردّ می‌كنی؟ ای زن صبر كن نماز می‌خوانیم حالا می‌آئیم چیز می‌كنیم. شروع می‌كند حالا ما برایت چای .....! خب این چقدر مگر طول می‌كشد؟ چقدر مگر؟ دو دقیقه طول می‌كشد. آدم می‌ماند بلند شود نماز بخواند یا ..... خب می‌تواند به یك نحوی متقاعد كند كه بلند شود و خلاصه نماز را بخواند و به یك نحوی هم نفس امّاره می‌گوید خوب دیر هم شد، شد. عیب ندارد و دیر می‌شود، زنگ خانه را می‌زنند و می‌گوید حالا بروم زنگ را تمام كنم و یك مرتبه نگاه می‌كند می‌بیند آقا یك ساعت از وقت نماز چی؟ گذشت یك ساعت گذشت ای داد و بیداد نوشتند این آقا نمازش را یك ساعت به تأخیر انداخت.

 روایت داریم اوّل الوقت رضوان اللَه و آخر الوقت غفران اللَه‌[[6]](#footnote-6) كسی كه نمازش را در اوّل وقت بخواند موجب خوشنودی و رضایت پروردگار است و در آخر وقت موجب غفران است یعنی موجب بخشش است چون گناه انجام داده و معصیت كرده انگار معصیت كرده و این نمازی كه می‌خواند باعث رفع آن معصیت است باعث اینكه آن گناه را خدا می‌بخشد یعنی فقط نمازش فایده‌اش این بود كه گناه را بخشیده، هیچ بالا نرفته قضیه، فایده‌ای نكرده، بالا نبردتش، هان! اینها می‌آیند چی كار می‌كنند؟ در قبر می‌آیند می‌گویند، ها! رفیق چطوری؟ ما با تو بودیم یك عمر با تو بودیم هر جا رفتی با تو آمدیم در

خواب با تو بودیم در بیداری با تو بودیم یادت می‌آید می‌خواستی فلان كار را انجام بدهی دلت آشوب شد؟ ما بودیم تو دلت آشوب انداختیم یادت می‌آید فلان قضیه را می‌خواستی انجام بدهی هی گفتی بكنم یا نكنم؟ ما بودیم كه به تو القاء می‌كردیم یادت می‌آید در فلان جا می‌خواستی به فقیر كمك كنی به تو می‌گفتیم بكن این فقیر است این چیز است این فلان است، از آن طرف می‌گفتی ای بابا خودمان احتیاج داریم خودمان نیاز داریم اینی كه می‌گفت بكن ما بودیم هی ما بودیم، بعضی‌ها را تو گوش دادی بعضی‌ها را گوش ندادی آنجا را رفتی آنجا را نرفتی، خب این هم این مسأله، پرونده‌ات. نگاه می‌كند به پرونده‌اش می‌بیند كه عجیب، عجیب است.

 علی‌بن‌ابی‌حمزه از اصحاب موسی‌بن‌جعفر بود از این افرادی بود كه در ولایت و امامت امام رضا علیه السّلام توقّف كرد و انكار كرد ما چند نفر داریم از اصحاب ائمّه، هلالی و بلالی و علی‌بن‌ابی‌حمزه و امثال ذلك و اینها از بزرگان حدیث بودند ولی متأسّفانه در آخر عمر به واسطه‌ی امتحاناتی كه پیش آمد از امتحان خوب بیرون نیآمدند و مقام ولایت را انكار كردند مقام امامت را انكار كردند و نسبت به بعضی از اینها، از طرف ائمّه لعن وارد شد امام رضا علیه السّلام علی‌بن‌ابی‌حمزه را لعن كرد در حالی كه علی‌بن‌ابی‌حمزه از بزرگان روات بود و وكیل امام علیه‌السّلام بود وكیل موسی بن جعفر بود بعد از موسی بن جعفر امام رضا علیه السّلام به او پیغام داد آن اموالی كه در دستت هست اینها را بفرست برای ما، بفرست در مدینه ما به اهلش می‌رسانیم، خب اموال زیادی هم گرد آمده بود دیگر، همه مربوط به امام بود مال این نبود كنیزانی آورده بودند [كه‌] جزء همین اموال و اینها بود. این دید بد چیزی فعلًا جمع نشده این تا [آخر] عمر كه هیچی عمر پدرش هم كار می‌كرد این قدر گیرش نمی‌آمد! حالا مفت و مجانی آمده در خانه، زهی سعادت! فعلًا هم كی به كیه؟ حكومت هم كه حكومت بنی عبّاس! بكش بالا و یك لیوان آب بخور رویش برو، این حرف‌ها نیست! گفت كه اینها مربوط به موسی‌بن‌جعفر است مربوط به ایشان نیست! مگر این بعد از موسی‌بن‌جعفر امام نیست؟ گفتند امامت تمام شد، مانداریم، ما نصّی نداریم، ببینید! خدا لعنت كند این شیطان را كه چطور می‌آید! ما نداریم، ما از موسی‌بن‌جعفر نشینیدیم كه بعد از من فرزندم علی بن [موسی امام است.]، پدر سوخته تو نشینیدی؟ نه نشینیدم خب دلیل نداریم، ما نشنیدیم، معروف نبوده، مشهور نبوده، بعد از موسی بن جعفر معلوم نیست. اینها همه ادّعاست، تمام شد امامت تمام شد باید به همین روایت عمل كنیم، بقیه آن روایت ..... هر چی آمدند این طرف و آن طرف، آخر این حرف چه چیز است؟ آخه این برنامه؟ قبول نكرد كه نكرد، هیچ! خوش گذراند! مدّت‌ها همین‌طور بود امام هم ولش كرد گفت هر كاری می‌خواهی بكن.

 یك روز یكی از افراد آمده بود پیش امام علیه السّلام در مدینه، نشسته بود پیش حضرت، حضرت فرمودند از علی بن ابی حمزه چه خبر؟ گفت یا بن رسول اللَه حالش بد نبود، من وقتی كه آمدم به سمت حج حالش بد نبود. حضرت فرمودند: دیروز این علی بن ابی حمزه از دنیا رفت و دیشب ملائكه آمدند سراغش، نكیر و منكر آمدند سراغش، گفتند خدایت كیه؟ گفت هو اللَه لا شریك له. پیغمبرت كیه؟ قرآن چیست؟ ائمّه‌ات را بگو! اوّل امیرالمؤمنین و بعد امام مجتبی بعد امام سیدالشّهداء علیه السّلام و علی بن الحسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر، به من كه رسید توقّف كرد! گفتند بعد از موسی بن جعفر؟ نتوانست بگوید، یادش نیامد، دید دیگر نمی‌تواند دیگر، آنجا این‌طور نیست كه حافظه داشته باشد، آنجا واقعیت نفس می‌آید و اوست كه سخن می‌گوید. اوست كه می‌آید و صحبت می‌كند.

 خیال نكنید كه اینجا حفظ می‌كنیم، می‌رویم توی قبر، به نكیر و منكر پس می‌دهیم. آنجا نوار نیست آقا جان! آنجا هرچه كه در اینجا صورت واقعی در نفس به خود گرفته، آنجا هم طبقش انجام می‌شود تصوّر كردید یك ضبط با خود ببریم همه‌ی اعتقاداتمان را توی ضبط كنیم، به نكیر و منكر می‌رسیم شاسی را فشار بدهیم می‌گوییم گوش بده، می‌گویند نوار قلبت را ما می‌خواهیم گوش بدهیم، ما یك نوار قلب هم داریم دیگر آقای دكتر ها؟ نوار قلب داریم نوار مغز داریم نوار است دیگر! می‌گفتند این نوارها كه توش چیز كردی دست زن و بچّه‌ات است دارند گوش می‌دهند، آن نوار قلبت را الآن ما برمی‌داریم، دستگاه می‌آوریم برایت نوار برمی‌داریم، بنشین بگو، نوار می‌آید، می‌آید، می‌آید به موسی‌بن‌جعفر كه می‌رسد می‌گوید امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام، می‌ایستد، بعد فرمودند: نتوانست بگوید، در این هنگام ملائكه با گرز آتشی چنان بر سر او زدند كه از لرزش او غرب و شرق عالم به لرزه افتاد. امام رضا به او شخص دارد می‌فرماید، چنان با گرز بر سرش زدند كه از ضربت او شرق و غرب عالم به لرزه درآمد.

 چه چیز است آقا؟ این اوّلش كه این جور نبود، آن هی می‌آید ....، این همان است ها، این همان دیروزی است، همان دیروزی است همان پریروزی است صحنه اینجا عوض می‌شود، خود خود است وحدت شخصی به عبارت دیگر محفوظ است ولی صحنه تغییر پیدا می‌كند صحنه عوض می‌شود این تعلّق و ربطی كه وجود دارد این ربط بین انسان و بین پروردگار، ربط، ربط همیشگی است یك لحظه قطع بشود آن ربط چه چیز است؟ همه از بین می‌رود.

 خدا چرت نمی‌زند بحث‌مان خواب بود آمدیم تا اینجا. خواب گفتیم كه با موت یكی است. در آیه شریفه داریم‌ اللَه يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنامِها[[7]](#footnote-7) خدا توفّی می‌كند، جان را می‌گیرد به كل، كه دیگر شخص نَفَس نمی‌كشد، قلبش می‌ایستد و همین‌طور آن كسی را كه در خواب است او را هم توفّی می‌كند می‌گیرد پس هر دو یكی است منتها فقط نفس می‌كشد. مثل همین‌طور مرگ‌هایی كه هست، اتّفاق افتاده منتهی قلب می‌زند امّا مرگ مغزی انجام شده یا حتّی مرگ قلبی است ولی خب با دستگاهی، چیزی، پمپاژ می‌كنند دستگاه دارد كار می‌كند دستگاه را خاموش می‌كنند قلب می‌ایستد پس این حركتِ خون در بدن حركت تصنعی است حركت واقعی نیست مثل اینكه اصلًا قلب را دربیاورند مثل این افرادی كه خب قلبشان را عمل می‌كنند جراحی باز، آن سیستم انتقال خون از قلب را از كار می‌اندازند رگ‌ها را وصل می‌كنند به چی؟ به دستگاه. این دستگاه خون را می‌گرداند وقتی كه قلب را عمل می‌كنند دوباره آن رگ‌ها را وصل می‌كنند به قلب. آن دستگاه را چه كار می‌كنند؟ از كار می‌اندازند. جراحی قلب باز اینطور است دیگر، خب حالا این انسان كه الآن خون [او] [با دستگاه‌] می‌گردد با آن مرده چه فرق می‌كند؟ فرق نمی‌كند هیچ تفاوتی ندارد فقط این دارد می‌گرداند آن مرده خون نمی‌گردد هر دو یكی است.

 لذا این [خواب‌] وضو را باطل می‌كند همان‌طوری كه بیهوشی وضو را باطل می‌كند خواب هم وضو را باطل می‌كند امّا یك قسم داریم آن چرت است، چرت یك مقدار حواسّ انسان هست، چشم نمی بیند ولی گوش یك صداهایی را می‌شنود لذا اگر یك خورده شخصی بلند صحبت كند انسان از آن حالت چرت بیرون می‌آید این مبطل وضو نیست.

 لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ‌[[8]](#footnote-8) خدا را چرت نمی‌گیرد، تا خدا بخواهد چرت بزند عالم بهم ریخته، لذا حواسّش جمع است مبادا چرتش بگیرد مبادا خوابش ببرد! ها؟ به خاطر اینكه دم و دستگاهش هم از كار نیفتد چهار چشمی مواظب است، این می‌شود چی؟ این می‌شود مقام قیومیت حقّ. قیومیت دارد. قائم است، قیوم به ذات است، قائم است بر همه‌ی اشیاء. پس آن جهت تكوینی، بین انسان و بین پروردگار،

آن ربط همیشه هست وقتی كه آن ربط همیشه هست پس چرا آن ارتباط گاهی باشد گاهی نباشد؟ چرا؟ وقتی كه آن جنبه تعلّق نفس بین همه‌ی اشیاء و بین پروردگار هست چرا گاهی از اوقات ما بتوانیم با خدا صحبت كنیم؟ بتوانیم با خدا اتّصال برقرار كنیم؟ بتوانیم گاهی اوقات دعا كنیم؟ چرا؟ و بعضی از اوقات نتوانیم؟ این چه چیز است؟ باطل است. همیشه بین انسان و بین پروردگار آن جنبه‌ی تعلّق و آن جنبه‌ی ربطی و آن جنبه‌ی تدلّی و آن جنبه‌ی اتّصال، بین انسان و بین پروردگار، بین حیوان و بین پروردگار، بین جمادات و بین پروردگار، در تمام اینها وجود دارد یك خاطره از ذهن یك نفر بگذرد انعكاسش در جای دیگر است.

 یك وقتی شاگرد یكی از بزرگان به سفر رفته بود آن شخص نشسته بود با شاگردانش مشغول صحبت بود، یك مرتبه گفت وای به حالش، وای به حالش، وای به حالش هیچ كدامشان نفهمیدند بعد یك مدّتی الحمدلله، الحمدلله، الحمدلله. نفهمیدند چی گفت؟ چی بود؟ اوّل چی بود؟ بعد چی شد؟ وقتی كه او از سفر برگشت گفتند فلانی! ما یك روز نشسته بودیم همچنین مسأله‌ای را دیدیم، وای به حالش یعد یك مدّتی الحمدلله، گفت عجب، عجب. می‌گفت من در آنجا در ماشین نشسته بودم و داشتم می‌رفتم در این موقع یك خاطره‌ای از ذهن من عبور كرد. یك خاطره‌ای، در همان لحظه، بعد از یك مدّتی استغفار كردم دیدم مكدر شدم و استغفار كردم و دیدم آن حالتم برطرف شد. [او] دارد تو ماشین می‌رود یك خاطره از ذهنش می‌گذرد بدون اینكه كاری انجام بده، [او] آنجا نشسته، تو مجلس، می‌گوید وای به حالش، وای به حالش! ها؟ یعنی چی؟ این یعنی همیشه در باز است همیشه اتّصال هست. صبح، عصر، بعدازظهر، نصف شب و بعد از مغرب و عشاء و اینها ندارد قضیه، این جهت اتّصال، دائماً و متّصلًا این مسأله وجود دارد و برقرار است.

 مرحوم آقای حدّاد رضوان اللَه علیه به یكی از بستگان ما كه با ایشان ارتباط داشت، مدّتی ارتباط داشت و از ایشان استفاده می‌كرده و این حرف‌ها البتّه بعدها مسائلی پیش آمد. عبارتی كه به ایشان گفته بود موقعی كه می‌خواست بیاید ایران، این بود، می‌گفتند هر وقت در مشكلی واقع شدی مرا به یاد بیار، هر وقت. این عبارتی بود كه به ایشان گفته بود. می‌گفت من آمدم در ایران، می‌گفت آمدم در ایران و موقعی كه می‌خواستم برگردم عراق، گذرنامه‌ام به اشكال برخورد كرد به اشكال برخورد كرد با اینكه افرادی هم بودند كه برایش فعالیت می‌كردند [ولی‌] به اشكال برخورد كرد افراد متنفّذی هم بودند آن زمان سابق و اینها. می‌گفت این در زدیم آن در زدیم می‌گفت من یك روز بعدازظهر دراز كشیده بودم در منزل و یادم رفته بود از این قضیه كه موقع آمدن آقای حدّاد فرموده بود هر وقت به مشكلی برخورد كردی ما را به یاد بیار، می‌گفت یك مرتبه یادم آمد گفتم ها! حالا وقتش است. تا گفتم حالا وقتش است یكدفعه دیدم تلفن زنگ زد عموی او از پشت تلفن گفت گذرنامه‌ات درست شد. خوب این چه چیز

است؟ او خواب و بیداری ندارد آنجا، آقای حدّاد در آن موقع فرض خوابیده بود، خواب و بیداری ندارد. می‌گوید همین كه گفتم حالا وقتش است یك مرتبه دیدم عمو [یم‌] گفت الآن من از اداره گذرنامه دارم به تو تلفن می‌كنم الآن امضاء كردند درست شد. سر هیچی گیر كرده بود همین‌طور امضاء كرده بود لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ‌.[[9]](#footnote-9)

 امام سجّاد علیه السّلام می‌فرماید: «اللَهمَّ إنّى اجِدُ سُبُلَ المَطالِبِ الَيْكَ مُشْرَعَةٌ» ٢ خدایا من راه‌های طلب را همیشه به روی خودم باز می‌بینم همیشه بین خود و بین تو راه باز است هیچ وقت منتظر نشویم نصف شب بشود بلند شویم برای نماز آن موقع دعا كنیم همین الآن دعا كنیم ساعت چند؟ مثلًا نه و دو دقیقه همین الآن، یك ساعت قبل دو ساعت بعد، صبح ظهر وقتی كه خدا اینطور است و خصوصیاتی دارد كه حضرت می‌فرماید و دائماً بر احوال ما اینطور است و این خصوصیات ..... خب راه به سمت خودش را هم همیشه باز نگه داشته دیگر، راه به سوی خودش را همیشه باز نگه داشته، همیشه درها باز است حالا ما گاهی می‌رویم به طرفش گاهی نمی‌رویم.

 مرحوم آقا شیخ حسنعلی اصفهانی رحمت اللَه علیه ایشان در كتابی كه در احوالات ایشان نوشته شده مطلبی را دارند كه به یكی از شاگردانشان می‌نویسند گرچه زمان، زمان غیبت است و باب بسته است ولی فرق است بین كسی كه در خیابان بی‌توجّه به راه خودش برود و بین كسی كه بیاید پشت در ولو در بسته است ولی در همان پشت در بایستد خیلی فرق است. عرض ما به ایشان این است كه نه! اینطور نیست قضیه.

 آن امام زمانی كه برای ما غیبت با حضورش تفاوت پیدا كند ما آن امام زمان را قبول نداریم، هیچ وقت، ما امام زمانی می‌خواهیم كه غیبت و حضور او، برای او تفاوت نكند حالا برای ما تفاوت می‌كند بكند برای او تفاوت نكند و مهمّ اوست مهمّ ما نیستیم و ما كی هستیم؟ آن ذرّه كه در حساب نیاید ماییم. ما كی هستیم؟ كی گفته در بسته است؟ ابداً، ابداً، ابداً در بسته نیست امام زمان علیه السّلام اگر قرار باشد حضور فیزیكی او و خارجی او موجب بروز نعمات بشود پس با بقیة مردم چه فرقی كرد؟ خب من الان در اینجا نشسته‌ام فردی در خیابان نیاز به كمك من دارد خب من باید بروم پایین، بروم پیشش دیگر؟ نمی‌توانم از همین جا كه كمك كنم. خب امام زمان هم اینطور است مثل ما! چه فرق كرد با ما؟ او دیگر امام نیست.

 ولایت امام زمان كه ولایتِ فیزیكی ظاهری نیست. ولایت، تكوینی است مربوط به عالم نفس است، به ظاهر ربطی ندارد، اصلًا به ظاهر چه ارتباطی دارد؟ چه فرقی می‌كند بین امام زمان علیه‌السّلام كه در غیبت است و بین موسی‌بن‌جعفر علیه السّلام كه در زندان هارون است؟ چه فرق می‌كند؟ تازه موسی‌بن‌جعفر در زندان شكنجه هم می‌بیند لااقلّ امام زمان شكنجه نمی‌بیند دیگر مأموران هارون نمی‌آیند حضرت را با تازیانه بزنند! می‌آمدند حضرت را با تازیانه می‌زدند، موسی‌بن‌جعفر را. واقعاً چه كشیدند این بزرگان؟ ها چه فرقی می‌كند؟ اگر قرار به غیبت فیزیكی است كه آن هم تو زندان است تازه تو غل و زنجیرم هست. حالا حضرت دیگر دستاش غل و زنجیر نیست هر جا می‌خواهد می‌رود هر جا بخواهد می‌رود در هر شهری بخواهد، در هر جا، ایام حج هم كه در مكّه حضور دارد دیگر، خود حضرت تشریف می‌برند.

 یا اینكه اصلًا امام صادق در مدینه است خوب امام صادق در مدینه است با آنی كه در مشهد است چه ربطی به او دارد؟ او تو مدینه است او تو مشهد است چه فرق می‌كند؟ الآن امام زمان در فلان منطقه فرض كنید زندگی می‌كند نسبت به افرادی كه در قم هستیم، پس فردا امام زمان بخواهد مثلًا در شیراز زندگی كند حالا بالأخره امام زمان كه بی‌سلیقه نیست اتّفاقاً خیلی هم خوش سلیقه است بلند نمی‌شود در بیابان، كویر لوت و نمك و اینها، بالأخره می‌رود یك جایی كه آب و هوایی دارد بالأخره ..... حالا كجاست ما نمی‌دانیم حالا می‌گوئیم فرض كن مثلًا من باب مثال شیراز، خیلی خب حضرت فرض كنید در شیراز زندگی می‌كند ما در قم، خب با اینكه موسی‌بن‌جعفر در مدینه زندگی می‌كند. تازه این راه كه نزدیك‌تر است، امام زمان كه به ما نزدیك‌تر است تا موسی‌بن‌جعفر كه تو مدینه است. امام صادق كه در مدینه است با شیعیانش كه در مشهد هستند. چه فرق كرد؟ پس اینها همه مال چه چیز است؟ مال غفلت است مال این است كه ما مقام امام و ولایت را نمی‌دانیم ما اصلًا از ولایت خبر نداریم جان من. كه ولایت اصلًا چیست؟ غیبت چه چیز است؟ حضور چه چیز است؟ این حرف‌ها چه چیز است؟

 امام زمان علیه‌السّلام به آن مقدار به ما نزدیك است كه ما به لباسی كه پوشیدیم نزدیكیم، او نزدیك‌تر از این لباسی است كه الآن به تن داریم. باب بسته است یعنی چی؟ در بسته است یعنی چی؟ این حرف‌ها چیه آقا؟ ولایت امام علیه السّلام ولایتِ باطن است. اصلًا به ظاهر كاری ندارد چطور اینكه‌

ولایت ائمّه‌ی قبل از آن حضرت، ولایت امام عسكری .....، امام عسكری را متوكّل و اینها گرفتند اصلًا تو زندان انداختند الآن آن محلّ دفن امام عسكری، منزل آن حضرت بود، معسكر به این می‌گویند شما یك مقدار بیآیید كنار، یك مسجد بسیار بزرگی است كنار یك مناره‌ای است در سامرّاء نمی‌دانم دیدید شما ملویه می‌گویند. در آنجا می‌گویند محلّ دیده‌بانی بود كه می‌رفتند دیده‌بانی می‌كردند بسیار ارتفاع دارد آنجا دیده‌بانی می‌كردند مثل دیده‌بان‌هایی كه خب الآن هست و اینها. منتهی خب حالا با وسایل چیز است و اینها. در كنارش یك مسجد بسیار بزرگی است كه آنجا معسكر بوده، محلّ سربازان متوكّل بوده، هم مسجد بوده و هم معسكر بوده و این دفعه هم كه ما مشرّف شده بودیم رفتیم در همانجا، عرض می‌شود كه ما را بردند كه نگاه كردیم دیدیم دارند یك آثار باستانی از زیر خاك درمی‌آورند، از زیر زمین داشتند درمی‌آوردند كه مربوط به همان زمان بوده كه خاك رویش را گرفته بود داشتند پایه‌هایش را چیز می‌كردند این مال همان زمان امام عسكری علیه‌السّلام است اصلًا عمر امامت خودش را در معسكر گذراند ارتباط حضرت با افراد قطع بود الّا شدَّ و نَدَر كه چطور حضرت بودند!

 امام هادی علیه‌السّلام مقداری از اواخر عمرشان، آن حضرت اصلًا در معسكر بوده ارتباط نداشتند با افراد پس بگوییم كه اینها هم تو غیبت بودند؟ اصلًا ارتباطی نداشتند. چطور كه امام زمان الآن می‌تواند هر جایی برود آنها نمی‌توانستند بروند، اگر به حسب ظاهر باشد، به حسب امامت خب آن یك مطلب دیگری است. به حسب ظاهر امام زمان هر جا الآن بخواهد می‌رود ولی امام هادی و امام عسكری توی عسكر و توی لشكرگاه حبس بودند موسی‌بن‌جعفر چند سال در زندان حبس بود در سلول انفرادی حضرت را حبس كرده بودند به غلّ و زنجیر بسته بودند در آن اواخر، خیلی عجیب ها! به پاهای حضرت! آن وقت در عین حال موسی بن جعفر اطّلاع نداشت؟ باب بین حضرت و بین شیعیانش مسدود بود؟ ارتباط مسدود بود؟ این حرف‌ها چیه؟ حالا اینها یك غیبتی می‌شنوند خیال می‌كنند غیبت حالا چیه؟ غیبت از چشمان مخفی است همین والّا مسأله‌ای اتّفاق نیفتاده تازه پدران آن حضرت از نظر ارتباط با مردم دستشان تنگ‌تر از خود امام زمان است پس بنابراین چیه؟ همیشه در باز است همیشه باب باز است.

گر گدا كاهل بود \*\*\* تقصیر صاحبخانه چیست؟ [نیست‌]

 خب دیگر وقت گذشت و به اینجا رسید. گفت چی؟ دفتر تمام شد و به آخر رسید عمر ما همچنان در اوّل وصف تو مانده‌ایم. ان‌شاءاللَه اگر خدا توفیق بدهد برای شب‌های بعد. یكی و دو سه شب دیگر بیشتر باقی نمانده تا ببینیم خدا چه قسمت‌مان كرده است.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. قسمتى از آيه شريفه ٢٥٥ سوره مباركه بقره [↑](#footnote-ref-1)
2. نهج البلاغة (عبده)، ج ٢، ص ١٦٠: لولا الأجل الذى كُتب لهم لم تستقّر أرواحهم فى أجسادهم طرفةَ عينٍ شوقاً إلى الثواب و خوفاً من العقاب. [↑](#footnote-ref-2)
3. بحار الأنوار، ج ١٤، ص ٣٢٤. [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره ق آيات ١٧ و ١٨. [↑](#footnote-ref-4)
5. شرح نهج البلاغة (لآبن أبى الحديد)، ج ١٣، ص ٢٩. [↑](#footnote-ref-5)
6. فقه الرضا عليه السلام، ص ٧١. [↑](#footnote-ref-6)
7. آيه شريفه ٤٢ سوره مباركه زمر [↑](#footnote-ref-7)
8. ١. قسمتى از آيه شريفه ٢٥٥ سوره مباركه بقره [↑](#footnote-ref-8)
9. قسمتى از آيه شريفه ٢٥٥ سوره مباركه بقره [↑](#footnote-ref-9)